

اعتماد

اعتماد

کترین هالی

مترجم
علی قره‌باغی



نسترمایه
تهران
۱۴۰۵

A Very Short Introduction

Trust

Katherine Hawley

Oxford University Press, New York, 2012

Hawley, Katherine	هالی، کترین (۱۹۷۱-۲۰۲۱ م.) اعتماد؛ کترین هالی؛ مترجم علی قره‌باغی. تهران، نشر ماهی، ۱۴۰۴. ۱۹۲ ص. (۱۱×۱۸/۵ س.م.)؛ مصور. ISBN 978-964-209-449-3	سرشناسه: عنوان و پدیدآور: مشخصات نشر: مشخصات ظاهری: شابک:
<i>Trust</i> , 2012	فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا. عنوان اصلی: نمایه. کتاب‌نامه: ص. ۱۸۳-۱۸۷. اعتماد. قره‌باغی، علی، ۱۳۵۸-، مترجم. BF۵۷۵ ۱۵۸ / ۱	یادداشت کلی: یادداشت: یادداشت: موضوع: شناسه‌ی افزوده: رده‌بندی کنگره: رده‌بندی دیویی: شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۲۷۴۱۵۴

اعتماد

«مجموعه‌ی مختصر مفید: ۲۷»

نویسنده
مترجم
ویراستار

کترین هالی
علی قره‌باغی
نادر خسروی

چاپ اول
تیراژ

پاییز ۱۴۰۵
۱۰۰۰ نسخه

مدیر هنری
ناظر چاپ
حروفچینی
چاپ و صحافی

حسین سجادی
مصطفی حسینی
حمید سناجیان
حصاری

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۴۴۹-۳
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴
تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰
www.nashremahi.com

مقدمه: اعتماد و بی‌اعتمادی سر میز صبحانه	۷
اعتماد چیست، بی‌اعتمادی چیست؟	۱۱
چرا اعتماد و اعتمادپذیری اهمیت دارند	۲۵
اعتماد و همکاری در روند تکاملی	۳۹
پول را بردار و بزن به چاک	۵۷
صداقت و بی‌صداقتی	۷۷
دانش و تخصص	۱۰۵
اعتماد به اینترنت	۱۳۱
نهاده‌ها، تئوری‌های توطئه و ملت‌ها	۱۵۱
جمع‌بندی: اهمیت اعتمادپذیر بودن	۱۷۵
برای مطالعه‌ی بیش‌تر	۱۸۳
نمایه	۱۸۹

مقدمه

اعتماد و بی‌اعتمادی سر میز صبحانه

تقدیم به فیونا و دنیل،

چون که قول داده بودم.

امروز صبح با صدای گوینده‌ی رادیو، جان هامفریز که اعلام می‌کرد ساعت ۷ صبح روز پنجشنبه ۲۶ اوت است، از خواب بیدار شدم؛ بعد به تازه‌ترین اخبار در مورد پاکستان گوش دادم، به امید آن‌که مبلغی که برای سیل‌زدگان آن‌جا فرستاده‌ام به دردی خورده باشد. شوهرم برایم یک فنجان قهوه درست کرد، با همان قهوه‌ای که برچسب «فیر ترید»^۱ دارد، با همان شیری که شیرفروش هر روز پشت در می‌گذارد، و با همان آب شهری همیشه‌گی. گفتم بچه‌ها را من می‌برم مدرسه، او هم از خانه زدیرون که برود سرکار؛ باید در این ساعت اوج ترافیک رانندگی می‌کرد تا با ماشین خودش را برساند به مترو. من و بچه‌ها برشتوکمان را خوردیم — البته کم‌شیرین، برای حفظ سلامتی‌شان — بعد فرستادمشان طبقه‌ی بالا لباس بپوشند. پول ناهارشان را توی کیفشان گذاشتم، بعد پیاده راه افتادیم تا برسیم به مدرسه. بچه‌ها با کمک خانم انتظامات از خیابان گذشتند و دویدند طرف مدرسه. سر راه بازگشت به خانه یک روزنامه خریدم، در خانه را با کلید باز کردم و چندتایی کارت تبریک تولد را که برای من فرستاده بودند از روی پادری برداشتم.

۱. Fairtrade؛ تجارت منصفانه، علامتی به نشانه‌ی رعایت اصول تجارت عادلانه و پایدار برای محصولاتی که مبدأ تولیدشان کشورهای در حال توسعه است. چند سازمان مستقل با همکاری هم مسئولیت نظارت بر زنجیره‌ی تولید و درج این علامت روی محصول را به عهده دارند. م.

اگر اعتمادی در کار نبود، زندگی مان فلج می شد. شوهرم برایم یک فنجان قهوه درست می کند و شک ندارم این کار را تر و تمیز انجام می دهد، و باز شک ندارم با احتیاط رانندگی می کند و جایی جز محل کارش نمی رود. او هم متقابلاً خیالش راحت است که من مواظب بچه هایمان هستم و طبق قولم آن ها را صحیح و سالم به مدرسه می رسانم. بچه ها هم از من شنیده اند امروز روز مدرسه است، و خاطرشان جمع است که یواشکی توی صبحانه شان از آن کشمش های چندش نمی ریزم.

ما نه تنها به افراد آشنا اعتماد می کنیم — از شیرفروشی که هرگز ندیده ایم گرفته تا معلم های مدرسه و تا جان هامفریز (او را تقریباً دوست خودمان به حساب می آوریم)، بلکه به افراد به کلی غریبه هم اعتماد می کنیم — رانندگان، خبرنگاران بی بی سی در پاکستان، کارگران تصفیه خانه ی آب و کارشناسان رسمی تغذیه. ما به نهادها هم اعتماد می کنیم — بی بی سی، آکسفام^۱، مدرسه ی محل، سوپرمارکت محل و محصولات «فیر ترید»^۲، اداره ی پست سلطنتی، و نظام پولی. از کجا بدانم واقعاً فردا تولد من است، مگر موقع بیرون آمدن از شکم مادرم تقویم را نگاه کرده ام؟

اعتماد امری ضروری است — مگر می شود خودمان از پس همه ی کارهایمان برآییم، یا خودمان شخصاً به دنبال گواه راستی همه ی باورهایمان برویم. برای دست یافتن به آنچه می خواهیم و حتی برای کمک کردن به دیگران نیازمند اعتماد هستیم، چه بچه های خودمان باشند

۱. Oxfam؛ از بزرگ ترین سازمان های مستقل خیریه ی بین المللی با هدف ریشه کن کردن فقر، گرسنگی و بی عدالتی است. موسسه ی آکسفام را در سال ۱۹۴۲ در قالب یک کمیته ی امدادسانی برای مبارزه با قحطی در یونان (که از تبعات جنگ جهانی دوم بود) گروهی از فعالان اجتماعی و دانشگاهیان آکسفورد بنیان گذاشتند. م.

چه سیل زدگان پاکستان. اگرچه الگوی اعتماد در جوامع تکنولوژیک مدرن با جوامع سنتی درهم تافته فرق دارد، اما به هر روی اعتماد در هر دو امری حیاتی است.

با این حال اگر اندکی بی اعتمادی را چاشنی این اعتماد نکنیم، به مشکل برمیخوریم. من برای این قهوه ی «فیر ترید» می خرم (دست کم به گمان خودم این کار را می کنم) چون به این ادعای تولیدکنندگان بزرگ اعتماد ندارم که با کارگرانشان رفتاری شرافتمندانه دارند. وقتی از خانه بیرون می روم در را قفل می کنم، و نمی گذارم بچه هایم به میل خودشان صبحانه ی پراز شکلات را انتخاب کنند؛ مطمئن نیستم اگر غر نزنم آن ها خودشان می روند و به موقع لباس هایشان را تن می کنند. اگر به شوهرم به طور مطلق اعتماد کنم که باک ماشین را پر می کند، ممکن است وسط جاده بنزین تمام کنم. و در عین این که به معلم های بچه هایم درباره ی آموزش و مراقبت اعتماد می کنم اما درباره ی رویکرد مذهبی ای که پیش روی بچه هایم می گذارند اعتمادی به آن ها ندارم. (اما پیش خودمان بماند، این حرف مرا به معلم های مدرسه منتقل نکنید، چون مطمئن نیستم واکنش مناسب و آرامی در برابر این نظر من داشته باشند.)

چه به خاطر خودمان و چه به خاطر دیگران، ناگزیریم به درک درست و متناسبی از اعتماد برسیم.

فصل ۱

اعتماد چیست، بی‌اعتمادی چیست؟

اعتماد در کانون شبکه‌ی کاملی از مفاهیم قرار دارد: اتکا پذیری، پیش‌بینی پذیری، توقع، همکاری، حسن‌نیت، و — در آن رویه‌ی تاریکش — بی‌اعتمادی، بی‌صدافتی، توطئه، خیانت و بی‌کفایتی.

در پایه‌ای‌ترین سطح، اعتماد و بی‌اعتمادی ما در رابطه‌مان با اشیا اطرافمان جلوه‌گر می‌شود. مثلاً همین الان که نشست‌ام و این مطلب را می‌نویسم، نگران این نیستم که صندلی زیرم یکدفعه واپس رود، اما می‌دانم اگر حواسم نباشد، ممکن است انگشتم لای در بماند. می‌دانم قفسه‌مان تاب وزن تلویزیون جدیدمان را ندارد، اما می‌دانم که پرده‌هایمان جلوی سوز سرمای شب‌های زمستان را می‌گیرند. گاهی وقت‌ها هم نمی‌دانیم باید اعتماد بکنیم یا نکنیم — مثلاً آیا ماشینمان واقعاً جان‌گرداندن سه هفته‌ای ما در کوه و کمرآلپ را دارد؟ — هرچند معمولاً زمان جواب این سؤال را می‌دهد.

البته در زمینه‌ی رابطه‌مان با اشیا، مسئله‌ی اعتماد و بی‌اعتمادی فقط در حد اطمینان یا عدم اطمینان از کارآیی آن‌ها مطرح است. این نوع از اطمینان یا عدم اطمینان به هیچ وجه بار اخلاقی یا پیچیدگی‌های

پررمز و راز اعتماد و بی‌اعتمادی در روابط بین‌شخصی^۱ را ندارد. ناگفته پیداست که ما نمی‌توانیم ممنون حسن‌نیت صندلی‌ای باشیم که زیرمان از هم وانمی‌رود، یا در را وقتی انگشتان لایش گیر می‌کند متهم به خیانت کنیم، یا وقتی ماشینمان خراب می‌شود غرق در بحران فلسفی اعتماد شویم، هرچند حسابی سرخورده و مأیوس می‌شویم. اگر فکر می‌کنید کامپیوترتان دارد عمداً در لحظه‌ی حساس شما را به هچل می‌اندازد، بد نیست بروید کمی قدم بزنید و هوای تازه استنشاق کنید.

در این کتاب مختصر، در وهله‌ی نخست آن آشکال پرمایه‌ی اعتماد و بی‌اعتمادی در روابط بین‌شخصی را در کانون توجه قرار می‌دهم و بعد دامنه‌ی آن را به اعتماد و بی‌اعتمادی میان گروه‌ها یا نهادهای اجتماعی، نظیر دانشمندان، دولت یا رسانه‌ها گسترش خواهم داد. سعی خواهم کرد دقیقاً مشخص کنم اعتماد و بی‌اعتمادی به چه معناست، و چرا و چه هنگام احساس اعتماد یا بی‌اعتمادی می‌کنیم، و چگونه می‌توانیم خودمان را به سطح انسان‌هایی ارتقا دهیم که مؤثرتر و بهتر اعتماد می‌کنند: به عبارت دیگر، چه هنگام باید اعتماد کنیم؟

هنگام بررسی مسئله‌ی اعتماد لازم است به مسئله‌ی شایستگی اعتماد (اعتماد‌پذیری)^۲ هم بپردازیم. مسئله‌ی تشخیص این‌که به چه کسی باید اعتماد کرد، همان مسئله‌ی تشخیص این است که چه کسی اعتماد‌پذیر است. و ظاهراً شایستگی اعتماد در نظر همه‌ی انسان‌ها آرمانی والا است:

1. interpersonal

۲. trustworthiness؛ یکی از واژه‌های کلیدی این کتاب است که برای آن معادل‌های «اعتماد‌پذیری»، «شایستگی اعتماد» و «معتد بودن» و برای trustworthy معادل‌های «اعتماد‌پذیر»، «قابل اعتماد»، «شایسته‌ی اعتماد» و «معتد» به اقتضای متن استفاده شده‌اند. م.

اعتماد‌پذیری خصیصه‌ای است که هم در وجود سایرین محترم می‌شماریم، و هم سعی می‌کنیم در کودکانمان پرورش دهیم. اعتماد‌پذیری در ظاهر فضیلتی اخلاقی است — بخشی از خوب‌بودن آدم‌ها — اما در عین حال می‌دانیم حتی دزدها هم بین خودشان به آن قائل هستند. سرسته‌ی یک باند مافیا مثل تخم چشمانش به دستیارانش اعتماد دارد، و آن‌ها این شایستگی را طی ده‌ها سال خدمت معتمدانه به دست آورده‌اند. اعتماد و اعتماد‌پذیری می‌تواند هیزم آتش فساد و خشونت هم باشد. شاید مستقیماً با او مرتاض سروکار نداشته‌اید، اما حتماً این احساس را تجربه کرده‌اید که مورد اعتماد ناخواسته یا محرم اسرار ناخوشایند قرار گرفته‌اید. برای درک ارزش اعتماد و اعتماد‌پذیری، ما در این کتاب ناچاریم این کوره‌راه‌های تاریک‌تر را هم بکاویم تا ببینیم چرا چیزی چنین ارزشمندگاهی می‌تواند حتی زیانبار یا دست‌کم ناخوشایند باشد.

اعتماد چیست؟

پس با این حساب اعتماد چیست؟ وقتی به افراد اعتماد می‌کنیم، در واقع به آن‌ها اتکا می‌کنیم. اما این اتکا یک وجه دیگر هم دارد، وجهی که اعتماد حقیقی بین‌شخصی را از اتکای مکانیکی خشک و خالی به چیزهایی مثل پرده، صندلی، و ماشین متمایز می‌کند. ما می‌توانیم این اتکای مکانیکی صرف به اشیا را به اشخاص هم گسترش دهیم، مثلاً برای حفظ خودمان از سوز باد برویم داخل جمعیتی انبوه. یا برای جیب‌بری به کارنوازنده‌ی دوره‌گرد از همه‌جایی خبری متوسل شویم که حواس آدم‌ها را پرت

۱. Omertà؛ اصطلاحی است برآمده از فرهنگ مناطقی در جنوب ایتالیا که سازمان‌های تبهکار (از جمله مافیا) نفوذ بالایی در آن‌جا دارند و در واقع، قانون نانوشته‌ای است که مردم را تشویق (=وادار) می‌کند سکوت پیشه کنند، از همکاری با مقام‌های دولتی به‌ویژه در تحقیقات جنایی سر باز بزنند، فعالیت‌های غیرقانونی دیگران را نادیده بگیرند و از مداخله در آن‌ها پرهیز کنند. م.

می‌کند. اما این جور اتکا کردن ربطی به اعتماد ندارد: اگر جمعیت متفرق شوند، یا نوازنده‌ی دوره‌گرد وقفه‌ای بدهد، قصدشان خیانت به ما نیست و نمی‌توان آن‌ها را نامعتمد به حساب آورد. آن‌ها صرفاً بی‌خبر از مقاصد ما کار خودشان را می‌کنند؛ بله، آن‌ها دست ما را در حنا می‌گذارند، اما درست همان‌طور که ماشینی قراضه یا درِلق وِیق آشپزخانه کار دستان می‌دهد.

ما به انبوه جمعیت یا نوازنده‌ی دوره‌گرد اتکا می‌کنیم، بی‌آن‌که انتظار داشته باشیم آن‌ها هم این اتکای ما را به حساب بیاورند — پیداست که روحشان هم از این‌که ما به آن‌ها اتکا کرده‌ایم خبر ندارد. ما که قصد بهره‌برداری از نیت خیرِ انبوه جمعیت یا نوازنده‌ی دوره‌گرد را نداریم یا انتظار نداریم حواسشان به احتیاجات و احساسات ما باشد، ما صرفاً آمیدواریم بتوانیم از حضور آن‌ها بهره‌ای ببریم. و برای همین است که این جور چیزها ربطی به اعتماد پیدا نمی‌کند.

بیا یید مثال دیگری بزنیم: فرض کنید نوازنده‌ی دوره‌گرد همدست ماست و قرار گذاشته‌ایم او ده دقیقه‌ی تمام بنوازَد تا ما فرصت کافی برای انجام نقشه‌ی پلیدمان در میان جمعیت داشته باشیم. ما به او اعتماد کرده‌ایم، و انتظار داریم او هم حواسش به ما باشد و سر قولش بماند، چون می‌داند رویش حساب کرده‌ایم. در عوض، او هم توقع دارد سهمش از جیب‌بری را بگیرد. اما اگر زیر قولش بزند، به اعتمادمان خیانت کرده و نشان داده که در چنین مواردی اعتماد‌پذیر نیست.

پس فرقی هست میان اعتماد به اشخاص و اتکای مکانیکی صرف به آن‌ها، و این تفاوت مربوط می‌شود به بالاتر رفتن توقعات در اعتماد کردن و واکنشمان به فرد مورد اعتمادی که دستان را در حنا می‌گذارد.

پژوهشگران در رشته‌های مختلف [علوم انسانی] در این نظر پایه‌ای در مورد اعتماد متفق‌القول‌اند. اما اختلاف نظرها بر سر این است که این توقعاتِ افزون‌تر و واکنش‌های شدیدتر دقیقاً کدام‌اند. اقتصاددانان و دانشمندان علوم اجتماعی مسئله را در چارچوب نفع شخصی عقلانی می‌نگرند: ما زمانی به افراد اعتماد می‌کنیم که فکر کنیم آن‌ها با کمک به ما نفعی شخصی عایدشان می‌شود، مثل وقتی که نوازنده‌ی دوره‌گرد انتظار دارد از عایدی غیراخلاقی ما سهمی ببرد. فیلسوفان نگاه لطیف‌تری دارند: ما زمانی به افراد اعتماد می‌کنیم که احساس کنیم خوش طینت و با ما همدل و همراه هستند. روان‌شناسان تکاملی معمولاً معتقدند اعتماد مربوط به نودوستی متقابل است: ما تا زمانی به طرفمان اعتماد می‌کنیم که بدانیم دستان را توی حنا نمی‌گذارد، چون این یک استراتژی پایداری سودمند برای همه‌ی طرف‌هاست.

در فصل‌های بعدی کتاب، موارد بیش‌تری از این دست رویکردهای مختلف به اعتماد و اعتماد‌پذیری را بررسی خواهم کرد، اما فعلاً هر جا سخن از اعتماد به میان می‌آورم منظورم عمدتاً همان اعتماد مبتنی بر تعهد است: ما وقتی به افراد اعتماد می‌کنیم، تکیه‌مان بر این است که آن‌ها هم به تعهداتشان پایبند خواهند ماند. این نگاه به اعتماد از منظر تعهد کاملاً انعطاف‌پذیر است — چون به‌هر حال طرف مقابل یا به این دلیل به تعهداتش عمل می‌کند که عمل به آن‌ها نفعی شخصی برایش دارد، یا به این دلیل که خودش اساساً آدم خوش طینت و دلسوزی است، یا به این دلیل که عمل متقابل به تعهد یک استراتژی تکاملی سودمند است. و از طرف دیگر، این نگاه توضیح می‌دهد چرا ما به اشیا (صندلی، ماشین و پرده) اعتماد بین شخصی نداریم: پیداست که مثلاً پرده‌ها هیچ تعهدی نداده‌اند که ما را از سرما در امان نگه دارند. وقتی هم که برای گریز از سوز باد به داخل جمعیت

لازمه‌ی پاگرفتن اعتماد برآورده شدن توقعات هم در زمینه‌ی مهارت و هم در زمینه‌ی نیت است و، از آن طرف، اعتماد‌پذیری هم با احراز این دو شرط محقق می‌شود. اعتماد‌پذیر بودن مستلزم عمل به تعهداتمان است — این همان چیزی است که دیگران به واسطه‌ی اعتمادشان از ما انتظار دارند. اما این خود مستلزم این است که هم در پذیرفتن تعهدات تازه سنجیده عمل کنیم و هم در انجام تعهدات پیشین راسخ باشیم: آدم اعتماد‌پذیر این شجاعت را دارد که در برابر تعهداتی که قادر به انجامشان نیست «نه» بگوید.

اعتماد به اعمال و اعتماد به کلام

ما در بسیاری از امور به افراد اعتماد می‌کنیم، اما راستگویی یکی از مهم‌ترین این امور است. مثلاً در نظر‌گیری‌د از دنیای پیرامون خود، از گذشته، سرزمین‌های دور دست، و از احساسات و تفکرات مردمان دیگر چه می‌دانیم. حال ببینیم چه مقدار از این اطلاعات ما وابسته به اعتمادمان به چیزهایی است که از دیگران شنیده‌ایم — از پدر و مادرمان، معلم‌هایمان، دوستان و آشنایان، رسانه‌ها، و غیره. حتی اطلاعات ما از حقایق مهم درباره‌ی شخص خودمان — مثلاً تاریخ تولدمان — بستگی دارد به اعتماد ما به درستی آنچه از زبان دیگران شنیده‌ایم.

پس هر پژوهشی درباره‌ی اعتماد باید این مورد خاص از اعتماد (یا بی‌اعتمادی) را در بر بگیرد: اعتماد یا بی‌اعتمادی به آنچه دیگران می‌گویند. اعتماد به افراد مستلزم اعتماد به مهارت‌ها و نیت آن‌هاست، و عین همین مطلب در مورد گفته‌هایشان هم صدق می‌کند: برای اعتماد به حرف افراد باید بتوانیم به دانش و صداقتشان اعتماد کنیم. ما اگر فکر می‌کنیم کسی که حرف می‌زند تخصص لازم را ندارد، نباید به گفته‌های او

پناه می‌بریم قطعاً می‌دانیم آن‌ها تعهدی برای محافظت از ما نداده‌اند؛ تعهد که هیچ، آن‌ها اصلاً از خواسته‌ی ما خبر ندارند و به همین دلیل این‌جا مسئله‌ی اعتماد مطرح نیست.

تمیز انواع اعتماد

آدم‌های خوش‌شانس ممکن است یکی دو نفری در اطراف خود داشته باشند که بتوانند به آن‌ها اعتماد مطلق کنند. اما همه‌ی آدم‌ها که در این حد خوش‌شانس نیستند و در اکثر موارد به اشخاص مختلف به میزان مختلف و برای مقاصد مختلف اعتماد می‌کنند. مثلاً من به همکارانم اعتماد می‌کنم کارشان را درست انجام دهند و درباره‌ی مسائل کاری مشورت‌های مناسبی به من بدهند، اما دیگر آن‌قدر به آن‌ها اعتماد نمی‌کنم که درباره‌ی زندگی شخصی‌ام به من توصیه کنند. بچه‌هایم وقتی مریض می‌شوند با اعتماد می‌گذارند تر و خشکشان کنم، اما نوبت به خرید اسباب‌بازی که می‌رسد دیگر چنین اعتمادی در کار نیست و چهارچشمی مرا می‌پایند. ما قلمروهای متفاوت اعتماد را از هم جدا می‌کنیم.

در ضمن، اعتماد به مهارت‌های افراد از اعتماد به نیت آن‌ها متمایز است: در اعتماد کامل، حضور هر دوی این‌ها ضروری است. مثلاً وقتی به همکارانم اعتماد می‌کنم که کارشان را به‌درستی و شایستگی انجام دهند، در واقع هم به مهارت‌ها و توانایی مربوطه‌شان اعتماد کرده‌ام و هم به این‌که مشتاق‌اند همه‌ی مهارت‌هایشان را به کار گیرند. اگر ظن می‌بردم همکارانم به‌رغم خوش‌نیت بودن، کارنا بلد هستند — یعنی به مهارتشان شک کنم — پایه‌های اعتماد من سست می‌شد. و اگر ظن می‌بردم آن‌ها تنبلی می‌کنند و روراست نیستند — یعنی به نیتشان شک کنم — باز هم، و البته از جهتی دیگر، اعتمادم به آن‌ها خدشه‌دار می‌شد.

بی‌اعتمادی چیست؟

بی‌اعتمادی صرفاً فقدان اعتماد نیست. گاهی وقت‌ها اصلاً نمی‌دانیم آیا باید به کسی اعتماد بکنیم یا نکنیم، چون آن شخص را آن‌قدرها نمی‌شناسیم که بتوانیم درباره‌ی مهارت یا نیت او به‌درستی قضاوت کنیم. وقتی چنین دودل هستیم، نه می‌توانیم اعتماد بکنیم، نه می‌توانیم اعتماد نکنیم.

در مواقع دیگر، نه اعتماد بجاست نه بی‌اعتمادی، و ربطی هم به این ندارد که نمی‌دانیم دل به کدام بدهیم. اگر بهترین دوستم را به مهمانی دعوت کنم و او بگوید در تعطیلات است و نمی‌تواند جور کند و بیايد، معلوم است که اوقاتم تلخ می‌شود. آیا دل در گرو این اعتماد گذاشته‌ام که سر و کله‌اش در مهمانی پیدا شود؟ نه؛ اصلاً توقع ندارم که بیايد. اما این به‌هیچ‌وجه بدین معنا نیست که من از او سلب اعتماد کرده‌ام. چون او به‌هرحال صادقانه وضعیتش را توضیح داده است. در چنین وضعی، آمدن یا نیامدن او به مهمانی‌ام ربطی به اعتماد یا بی‌اعتمادی من به او پیدا نمی‌کند. من صرفاً دیگر توقع ندارم که او به این مهمانی بیايد.

وقتی به کسی اعتماد می‌کنیم، انتظار داریم به تعهداتش عمل کند. وقتی به کسی بی‌اعتماد هستیم، می‌دانیم قول‌هایی می‌دهد اما انتظار نداریم به آن‌ها عمل کند. دوست من قول نداده به مهمانی‌ام بیايد — می‌گوید نمی‌تواند. او قولی نداده، پس دیگر چه جای صحبت از عمل به تعهد یا چه جای صحبت از اعتماد و بی‌اعتمادی است؟

شاید اصرار بر تمیز گذاشتن میان بی‌اعتمادی و فقدان اعتماد کمی متعصبانه خشخاش‌گذاشتن به نظر برسد. اما این تمیز گذاشتن در داورهای

اعتماد کنیم؛ و اگر فکر می‌کنیم کسی با حرف‌هایش می‌خواهد ما را بفریبد، باز هم نباید به او اعتماد کنیم.

بر همین وجه، اعتماد‌پذیر بودن مستلزم صداقت است، و در ضمن مستلزم آن است که پیش از لب به سخن گشودن اندکی تأمل کنیم تا مبدا حدس و گمان‌های خودمان را به جای واقعیات مسلّم جا بزنیم: در این جا صداقت به تنهایی کافی نیست. عده‌ی زیادی از تعجیل نخست‌وزیر تونی بلر در پیوستن به حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ خشمگین شدند، مخصوصاً که دست آخر معلوم شد با «پرونده‌ی پاپوش»^۱ تهدید نظامی عراق را وخیم‌تر از واقعیت آن جلوه داده بودند. در مقابل، بلر می‌گوید در آن زمان صداقت داشته و جداً فکر می‌کرده که رژیم صدام حسین تهدیدی بزرگ است. اما حتی اگر بپذیریم بلر صداقت داشته، این صداقت برای اعتماد کردن به او کافی نیست — کافی نیست به درستی حرفمان باور داشته باشیم، بلکه باید گواه موثقی هم در تأیید حرفمان بیاوریم، خصوصاً وقتی که پای عواقبی چنین سنگین در میان است.

این دوگانه‌ی جدایی‌ناپذیر صداقت و دانش در مواردی بدین معناست که بعضاً شایسته‌ترین انتخاب برای جلب اعتماد هیچ‌نگفتن است، هرچند این می‌تواند بسیاری از مخاطبان را سرخورده کند: همچون عمل، در گفتار هم اعتماد‌پذیری مستلزم سنجیدگی در تقبل تعهدات است. اگر نمی‌دانید درباره‌ی چه سخن می‌گویید همان بهتر که هیچ نگوئید.

۱. Dodgy Dossier؛ پرونده‌ی درباره‌ی حکومت وقت عراق و سلاح‌های کشتار جمعی آن که آن را حزب کارگر بریتانیا (حزب حاکم) در سال ۲۰۰۳ تهیه کرد. دولت وقت بریتانیا از این گزارش به همراه یکی دو سند دیگر برای توجیه دخالتش در حمله به عراق استفاده کرد. م.